

## زمانی برای توییح IMF گفت و گو با جوزف استیگلیتز



ژوزف استیگلیتز

2 اکتبر 2007

متن زیر گفت و گو با ژوزف استیگلیتز اقتصاددان برنده نوبل درباره تجربه همکاری های نهادهای اقتصادی و جهانی و کشورهای فقیر است .

مترجم : مهدی ایجی

\*\*\*

\*یکی از چیزهایی که شما به آن معروف هستید، کار کردن روی مساله عدم تقارن اطلاعاتی است که در آن همه طرف های یک معامله دارای اطلاعات برابر نیستند. یک مثال کلاسیک برای این، یک شرکت است که سهام شناور برای سرمایه گذاران بیرونی خود منتشر می کند. سرمایه گذاران اطلاعات چندان دقیقی- به اندازه مدیریت شرکت- درباره چشم اندازهای شرکت ندارند. در اینجا بایستی نوعی اعتماد در مورد این مساله وجود داشته باشد که دارایی ها زیان ده نخواهند بود. اکنون ما می دانیم که حساب ها به صورت سیستماتیک ایجاد می شوند. به نظر شما آثار قوی این مساله چیست؟

\*اثر بسیار منفی است. به دلیل اینکه یکی از دلایلی که ما برای اطلاعات دقیق نگران هستیم آن است که قیمت ها بر مبنای اطلاعات تعیین می شوند و تصمیمات سرمایه گذاری و تغییرات شان بستگی به قیمت دارند. همین طور اگر مردم تصور کنند که سودها بزرگتر از مقداری که واقعاً باید باشد، است، قیمت ها در بازار سهام بالاتر از آن چیزی که باید باشد می شود. و سرمایه گذاران، در ارتباطات از راه دور خویش می گویند؛ (قیمت) بیش از آن چیزی است که باید باشد بوده است. همکاری در سرمایه گذاری باعث تهدید مسائل ظاهری می شود .

\*شما به اثر وال استریت در سیاست ها از طریق خزانه داری اشاره داشته اید. این اثر چگونه عمل می کند؟

\*هر عاملی در درون حکومت دارای یک حوزه انتخابی طبیعی است. این کاملاً عادی است که خزانه داری اقتصادی به بازار مالی به عنوان بخشی از حوزه انتخابی بنگاه اقتصادی نگاه کند، این بنگاه وال استریت است. مساله واقعی آن است که هنگامی که حوزه انتخابی وجود دارد، یک صدا غالب می شود و خزانه داری از منافع آنها حمایت خواهد کرد، حتی اگر منافع امریکایی ها در مخاطره قرار گرفته باشد .

\*یکی از مسائل آن است که بعضی گروه ها در درون وال استریت بسیار علاقه مند به آزاد سازی بازار سرمایه و باز کردن بازارهای گسترش یافته برای بورس بازار امریکایی هستند. برای آنان این مساله نمود دیگری از تجارت آزاد بوده است. اما برای کشورهای در حال توسعه آزاد سازی باعث افزایش جریان سرمایه به صورت احتکاری و قمارآمیز می شود. که می تواند بسیار بی ثبات کننده نیز باشد. هنگامی که خزانه داری بازار سرمایه کره را در سال های 1993-94 به سمت آزاد سازی می برد، آن تنها یک امر کوچک بود ولی بعد از آن نه تنها در کره بلکه در سراسر جهان آثار و پیامدهای آن مشخص شد. از نزدیکی های سال 1998 ما با بحران مالی در جهان مواجه شدیم که در آن ابتدا منافع مالی اروپاییان و امریکایی ها مورد تهدید ریسک قرار گرفت .

\*هنگامی که شما به بانک جهانی رفتید، ابتدا چه چیزی شما را تحت تاثیر قرار داد؟

\*اولین ضربه مهمی را که تجربه کردم تنها یک ماه پس از آغاز کارم بود. من به اتیوپی یکی از فقیرترین کشورهای دنیا - رفتم. آن کشور بودجه ای متوازن داشت، تورم نداشت، و برای 5 سال رشد سریعی را تجربه کرده بود و هزینه های خویش را از 6 درصد به 2 درصد تقلیل داده بود. به هر حال این کشور از طریق درآمدهای نظامی به قدرت رسیده بود. این کشور دارای یک حکومت کاملاً غیر عادی بود و در عین حال متهم به داشتن فساد اقتصادی نیز نبود. (تحت این شرایط IMF) (صندوق بین المللی پول) برنامه اش را بر این کشور بار نمود. من پرسیدم که «چرا؟» پاسخ آن بود که «بودجه این کشور متوازن نبوده است.» اما بودجه متوازن بود. آنها گفتند «اما شما نباید آن را کمک خارجی به حساب آورید» و من گفتم؛ «اگر این پول ها صرف ساختن مدرسه و بیمارستان نمی شود چرا حکومت های دیگر پول را دریافت می کنند؟» آنها گفتند «شما نمی توانید به این مساله تکیه کنید.» حکومت جواب خوبی داد. آنها گفتند در زمان طولانی که پول داشته باشیم مدرسه و بیمارستان خواهیم ساخت و هنگامی که این پول را نگیریم مدرسه سازی مان را تعطیل خواهیم کرد. هنگامی که ما به واشنگتن بازگشتیم دریافتیم که درآمدهای مالیاتی بسیار بی ثبات تر از کمک های خارجی بوده است .

\*رودی دورنبوش -اقتصاددان IMF که اخیراً فوت شده- دو چیز گفته که من دوست دارم نظر شما را درباره آن بدانم؛ در گرماگرم بحران آسیایی وجه خوب بحران نمایشنامه کشور کره بوده است که آن سیاست ها کاملاً با کمک خزانه داری امریکا به اجرا درآمده است. او همچنین ادعا کرده که ( IMF صندوق بین المللی پول) اسباب بازی امریکا برای پیگیری سیاست های اقتصادی اش بوده است. آیا این یک تصویر منصفانه است؟

\*این نکته به طور قابل ملاحظه ای درست است. این یک نهاد بین المللی است که در آن هر کسی دارای حق اظهار نظر کردن است ولی امریکا تنها کشوری است که دارای قدرت و تو است. شورای امنیت سازمان ملل دارای 5 کشور است که این حق را دارند که با حادثه ای تاریخی تعیین شده است و دارای حق و تو هستند، در IMF تنها همین یک کشور اینگونه است. در مورد کره، تلقین امریکا برای اجرای سیاست تعجب آور بود، منشی خزانه داری امریکا در هتل سنول حضور داشت به طوری که توافقات در حال حاصل شدن بود. هر شب، IMF بر روی بام خویش می رفت تا ببیند که آیا آن ملاقات مورد تایید و تصدیق واقع شده است؟ به عنوان نتیجه، تیم IMF زمان کافی برای مشورت با تیم بانک جهانی که دارای تجربه بزرگی با کره بودند نداشتند. آنها گفتند؛ «ما گرفتار تر از آنیم که با بانک جهانی مذاکره ای داشته باشیم.»

\*اجازه بدهید تا درباره طرز فکر IMF صحبت کنیم. وقتی آنها در حال انجام کاری هستند چه طرز فکری دارند؟ آیا آنها تنها اجرا کننده اصولی هستند که در مدرسه اقتصاد یاد گرفته اند؟ آیا آنها واقعاً در برخورد با تمام چیزهایی که به نظر می آید با یک ساینر مشخص عمل می کنند؟ آیا طرز فکر آنها مکانیکی و ناپخته است؟

\*تقریباً این گونه است. مسیری که IMF در آن سازمان دهی شده است، برای مردمانی طراحی شده که مانند قطعات قابل تعویض باشند. آنها نمی خواهند به گونه ای باشند که هرگاه شما اقتصاددان X را به کشوری فرستادید، وی عقیده و نظر متفاوتی را نسبت به اقتصاددان Y داشته باشد. شما هر کس که باشید، این فرمول ( IMF صندوق بین المللی پول) است و تنها راهی که برای فرمول IMF هست، اساساً این است که نسبت به فرمول تک ساینر برای همه به همراه تصمیمات، توصیه ها و سیاست ها کنترل های خیلی سخت از سوی واشنگتن وجود دارد، چنان که این مساله نوعی مخالفت با مردمی است که در آن کشورها زندگی می کنند. افراد در IMF معتقدند که کار درستی انجام می دهند، آنها در حال بالا بردن ثبات جهانی هستند. برای آنکه آنها در حال آوردن سیاست هایی هستند که مصلحت کشورها در آن است و یکی از موانع مهم علیه سیاست های پوپولیستی هستند. آنها آوردگان پرهیز اقتصادی برای آنها هستند که واقعاً پرهیز در اقتصاد را درک نکرده اند. مساله آن است که جهان کاملاً پیچیده شده است و (آموزه های صرف) کتاب های اقتصادی به درستی عمل نمی کنند. آن نوع اقتصادی که در امریکا و انگلستان بر روی آن تمرکز شده، اقتصادی است که بازارها در آن به خوبی کار می کنند اما در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بازارها به خوبی کار نمی کنند، اطلاعات کامل نیست، رقابت کامل نیست و بازارها ناقص هستند. متأسفانه این کیفیت از جهان آن چیزی نیست که در کتاب ها آموزش داده می شود. واقعیت جهان آن چیزی است که (نوبلیست معروف) جورج آکرلوف و من 30 سال روی آن مطالعه کردیم که بازارها از نظر اطلاعاتی ناقص هستند. بعضی از نتایج خیلی مهم خارج از تحقیق باقی مانده اند. یکی از آنها تشخیص محدودیت بازارها است، چنان که من گاهی اوقات آن را به کار می برم. دلیل اینکه دست نامرئی، نامرئی است تا حدی آن است که این مساله (به سادگی) وجود ندارد. بازارهای آزاد، لزوماً به تخصیص منابع به صورت کارآمد منتهی نمی شوند. آنها به طور خاص به نوعی توزیع مناسب درآمد که ثبات سیاسی و اجتماعی را افزایش دهد منتهی نمی شود. جهانی که اقتصاددانان IMF در آن کار می کنند آن چیزی نیست که در مدرسه های خویش آموخته اند، به عنوان مثال آن نوع از مدل اقتصاد کلان که در مدارس آموزش داده می شود امکان ورشکستگی را نادیده می گیرد. در جهان آنها، بنگاه ها ورشکسته نمی شوند اما در شرق آسیا مساله اصلی ورشکستگی بود. هنگامی که شما به ورشکستگی توجه نمی کنید، نتایج بدی می گیرید. IMF این کشورها را مجبور می کند تا نرخ بهره را افزایش دهند تا به مقدار واقعی بالا برسد. اگر شما نرخ بهره را زیاد کنید، شرکت هایی که بدهی زیاد دارند، نمی توانند این بدهی ها را تعهد کنند و توقیف قانونی می شوند. آنها نمی توانند قرض بگیرند، وجوه عملیاتی آنها امکان زیاد شدن ندارند، تولیداتشان کاهش می یابد و مجبور به اخراج کارگران می شوند و به صورت بدی افت می کنند .

\*چگونه آنها به ورشکستگی فکر نمی کردند؟ آیا نوشته های مربوط به آن را نخوانده بودند؟

\*آنها صاحب نظران اقتصاد کلان هستند و این مساله در مدل وجود ندارد به عنوان مثال، آنها می گویند که هنگامی که شما نرخ بهره را در بازار افزایش می دهید این مساله برای سرمایه ای که به کشور وارد می شود جذابیت بالایی دارد و نرخ ارز را مورد حمایت قرار می دهد .

\*اما مگر هرکس ورشکسته شود، سرمایه ها به هرجا در یک کشور حرکت نخواهد کرد؟

\*دقیقاً، سرمایه فرار می کند. هنگامی که این اتفاق می افتد نرخ ارز حمایت نمی شود. این آن چیزی است که بیشتر در شرق آسیا رخ داده است. این مساله کاملاً قابل پیش بینی بود ولی آنها توجه کاملی به این پیش بینی نداشتند .

\*اجازه بدهید اندکی در مورد مسائل تاریخی صحبت کنیم. پیش بینی، بخش مهمی از استراتژی صنعت امریکا در قرن 19 بود، شرق آسیا هم تجربه حمایت استراتژیک را داشت. استراتژی هایی که موفقیت را در گذشته به اثبات رسانده باشند، از قبیل حمایت گرایی و سرقت دارایی های فکری اکنون ممنوع هستند. چه عاملی برای امریکا موثر واقع شده ولی برزیل و هند از آن محروم بوده اند؟

\*آنچه که شما درباره رفاه در جهان شنیده اید از قبیل اینکه (در این حوزه) امریکا خوب کار می کند، (مانند) خمیدگی به سمت بالایی نردبانی است برای مطمئن ساختن در این مساله که هیچ کس دیگر نمی تواند از آن بالا برود. اگر ما یک روش دارایی های فکری منصفانه داشته باشیم، که آن وابستگی بین استفاده کنندگان و تولیدکنندگان را متعادل کند، کشورهای در حال توسعه می توانند با آن زنده بمانند. بعضی از ما در دولت کلینتون معتقد بودیم که روش دارایی های فکری به وسیله تجارت کشور امریکا به جلو حرکت کرد و بازتاب چشم انداز شرکت های دارویی و صنایع بود که متعادل نیز نبوده است. ما عقیده داشتیم که این مساله واقعاً برای تحقیق و نوآوری خوب نیست، چنان که در عوض افراد دانشگاهی، استفاده کنندگان از دانش بودند و ما می دانیم که از چه طریق و چگونه محافظت از دارایی های ذهنی باعث کاهش سرعت نوآوری می شود .

\*بیشتر کشورهای امریکایی لاتین در بحران هستند، این مساله در آرژانتین عمیق است و برزیل هم در شرایط بی ثباتی است. در مورد این اتفاق چه فکر می کنید؟

\*قسمتی از مساله آن است که بد نیست گفته شود هنگامی که امریکا عطسه می کند، مکزیک سرما می خورد. امروزه با جهانی سازی گسترده تر، هنگامی که امریکا عطسه می کند، بیشتر کشورهای که متکی هستند - از قبیل امریکایی لاتین به طور خاص- یا آفلوآنزا می گیرند یا تا اندازه ای وضع بدتری پیدا می کنند. اما چیز دیگری هم هست و آن برخی نتایج آزاد سازی کامل بازار سرمایه است که ما در شرق آسیا ملاحظه کردیم و امروزه در امریکایی لاتین ملاحظه می کنیم. هنگامی که سرمایه گذاران به این جمع بندی می رسند که «اینجا مکان مناسب برای نگهداری پول نیست»، آنها دارایی های خود را بیرون می کشند و اینجا نوعی درهم شکستن رخ می دهد. در بحران سال 1997، IMF و خزانه داری امریکا اعلام کردند که «درباره این مساله نگران نباشید. در بلندمدت شما سیاست های خوبی خواهید داشت. در آینده مشکلی نخواهید داشت.» ما می دانیم که این حرف درست نبود. در واقع مساله در آرژانتین در سال 1997 واقعاً آغاز شد. اکنون آنها تلاش می کنند تا آرژانتین را برای این مساله مقصر بدانند، اما آنها درجه  $A +$  را از IMF در این مدت گرفته اند. آنها درجه  $A +$  را در طول این مدت گرفتند. بازار ها می گویند: «ما نمی خواهیم هیچ بازاری پدیدار شود.» و آرژانتین را مجبور کردند تا نرخ بهره بالایی را پرداخت کند. آرژانتین بدهی سنگینی نداشت. نسبت بدهی به GDP این کشور نهایتاً در حدود 55 درصد بود و در آن زمان حتی کمتر هم می شد. این رقم بسیار کمتر از کسری امریکا در سال 1992 بود، با این حال نکته در این بحران آن بود که کسری آرژانتین تنها 3 درصد تولید ناخالص داخلی بود. نسبت کسری به GDP امریکا، 4/9 درصد بود و تمام کسری در آرژانتین در برابر خصوصی سازی تامین اجتماعی قابل پرداخت بود. اگر امریکا تامین اجتماعی را در سال 1992 خصوصی سازی کرده بود، کسری ما در حدود 8 درصد کل تولید ناخالص داخلی بود. آرژانتین نباید مقصر دانسته شود، بازار ها بی ثبات اند و هنگامی که آنها به این جمع بندی برسند که می خواهند پول هایشان را بیرون بکشند (در این شرایط) هیچ کشوری زنده نمی ماند .

\*بحث آن است که آسیا زیاد یا کم بهبود یافت، که بدون مداخله IMF اوضاع آن بدتر می شد. آیا آسیا بهبود یافت؟

\*آنچه که من با آن موافقم آن است که در واقع سریعاً بهبود یافت و چنین اتفاقی برای مالزی هم رخ داد. افت مالزی هم کوتاه تر و هم کم عمق تر بود. مالزی هیچ برنامه ای از صندوق بین المللی پول نداشت و آنها کنترل لازم را بر سرمایه داشتند. به عنوان نتیجه، آنها با بدهی اندک نسبت به دیگر کشورها صحنه را ترک کردند. کره کاملاً سریع بهبود یافت به

خاطر اینکه از برنامه های IMF پیروی نکرد IMF گفت که خود را از خرده صنایع خلاص کنید. در واقع بهبود ایجاد شده نتیجه بهبود صنایع کوچک بود. اگر مساله کره نزدیک به مسائل ساختارهای طبیعی باشد، IMF خواهد گفت که آیا مطمئنید که در شش یا هفت ماه آن کشور بتواند چنین بهبودی پیدا کند؟ واضح است که نه. از سوی دیگر تایلند - کشوری که بهترین شاگرد صندوق بین المللی پول بود - به درآمد خویش در دوران قبل از بحران بازگشت کرد، در حالی که اندونزی هنوز بازگشت نکرده است. واقعیت آن است که سیاست های IMF، به نحو قابل توجهی سیاست های قراردادی هستند، کاهش ناگهانی یارانه غذا تنها در نقاط بحرانی باعث شد آشوب هایی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایجاد شود که آثار مخرب و ویران کننده ای داشته است. همین طور آشوب سیاسی و اجتماعی وسعت زیادی در کشورهای مجری سیاست های IMF داشته است. این نمی تواند سخن ساده ای باشد که «اوه مشکلاتی هستند که حق ما نبوده اند» اینها به خلق آن شرایط کمک می کنند .

\*رئیس شما در بانک جهانی، جیمز ولفنسون، کوبا را به خاطر موفقیت در شاخص های اجتماعی مورد تحسین کمی قرار داد. آیا شما ارزشیابی وی را قبول دارید، در مورد آن چه فکر می کنید؟

\*من فکر می کنم که کوبا کارهای زیادی را در حوزه آموزش و سلامت انجام داده است. آن چیزی که نشان داده شده، آن چیزی است که امکان وقوع دارد. حتی در یک کشور فقیر، که استراتژی رشد ناچیز را دنبال می کند، (با رویه موجود) آن چیزی که بهبود می یابد سلامت و آموزش است و شکست نیز به آسانی امکان دارد، آن هم به خاطر اینکه تأکیدات لازم روی ابعاد مهم اجتماعی سیاست اقتصادی وجود ندارد .

\*آیا این واقعیت که کوبا چیزی برای انجام با IMF ندارد و تحت تاثیر جریان سرمایه بین المللی نیست، یکی از عواملی است که وی را به این مساله قادر می سازد؟

\*بسیار خوب، من فکر می کنم که کشورهای دیگری وجود دارند که سیاست های دیگری را در پیش گرفته اند، که راه های دیگری را نشان داده اند که نشانگر استقلال آنان است. برای مثال چین به مقدار زیادی به آموزش توجه کرده است و برنامه های IMF را نیز نداشته است و سریع ترین رشد اقتصادی را نیز ثبت کرده است و ...

\*و در برابر سرمایه جهانی نیز منزوی شده است .

\*خوب، مثال بسیار جالبی است، به خاطر اینکه آنها مرزهای کشورشان را برای جریان سرمایه کوتاه مدت باز نگذاشتند. جریان سرمایه احتکار آمیز است که بی ثباتی آورده است. آنها سرمایه گذاری مستقیم خارجی را برای کشورشان خواسته اند، نوعی سرمایه گذاری که باعث خلق شغل و رشد اقتصادی بلندمدت در کشورشان شده است. همینطور این یک مثال برای به دست آوردن منافع جهانی سازی است اما با شرایط ویژه خودشان. این کشور، کشوری است که نظر مشورتی IMF که این همه رنج و عذاب ایجاد کرده است را بوج انگاشته است .

\*بسیار خوب، چه چیزی انجام شده است؟ IMF در بسیاری از موارد به عنوان عامل مصیبت کشورها شناخته شده است. چه نوعی از بهبود کیفیت نهادی برای بهتر شدن وضع فقرا انجام شده است؟

\*یکی از نمودهای جهانی سازی آن است که کشورهای جهان امروزه بسیار یکپارچه شده اند. آنها بسیار مستقل هستند. با وجود وابستگی بالا نیاز بیشتری برای فعالیت های جمعی و نیاز بزرگتری برای تنظیم مواردی - با یک راه واحد یا با راه های دیگر - از قبیل تجارت و تامین مالی برای مساعدت به انسان ها وجود دارد. مساله آن است که برخی از نهاد هایی که ما داریم دموکراتیک نیستند، آنها شفافیت ندارند. آنها منافع خاص را در کشورهای صنعتی بازتاب می دهند. آنها نمایش دهنده بنگاه های کشورهای فقیر نیستند. من مجبورم بگویم که با توجه به اینکه ما نیازمند این نهادها شده ایم، نسبت به اینکه به آنها خراشی وارد کنیم، بهتر است آنها را اصلاح کنیم. من دو ایده دارم. من درحال پرسیدن این سوال هستم که آیا اعتبار IMF کاهش یافته است؟ برای آنکه ممکن است بهتر باشد برای \*آغاز خراش را وارد کنیم. این نهادی است که برای آنکه تبدیل به یک نهاد دموکراتیک تر بشود، بسیار در برابر تغییر مقاوم است. ممکن است اکنون زمان آن باشد که درباره ایجاد بعضی نهاد های جدید که واقعاً انعکاس دهنده واقعیات امروزی باشند فکر کنیم، امروزه درک بزرگتری از دموکراسی وجود دارد. هنگامی که IMF در حدود 50 سال پیش تاسیس شد، بسیاری از کشورهای درحال توسعه هنوز کلونی هایی بودند که سیستم نرخ ارز ثابت داشتند. در حدود 50 سال پس از آن، اکنون دقیقاً زمانی است که دوباره این سوال را بپرسیم؛ «آیا ما باید اصلاح کنیم؟ یا باید از اول بسازیم؟»

منبع: آینده نگر